

حیات طیبه انسان

(براساس حکمت نظری و عملی قرآن کریم)

علی رفیعی

استادیار پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده

حیات چیست و چه کسانی از آن برخوردارند؟ قرآن به این موضوع چه نگاهی دارد؟ در این میان، انسان چه حظ و بهره‌ای از این نعمت بزرگ الهی دارد؟ انسان از چند نوع حیات برخوردار است؟ حیات طیبه چه ویژگی‌هایی دارد؟ در این مقاله سعی شده است به این پرسشها پاسخ داده شود. ضمن آنکه به موضوعاتی دیگر همچون اصول دعوت به حیات طیبه، عوامل دستیابی به آن، رهاوردهای حیات طیبه و آفتها و آسیبهای آن نیز پرداخته است.

کلید واژه‌ها: حیات، احیاء، حیات نباتی، حیات حیوانی، حیات طبیعی، حیات طیبه، آسیب‌شناسی.

مقدمه

زندگانی چیست، دانی؟ جان منور داشتن
عرش، فرش پایکوب تست همت کن بلند
بگسل این دام هوس ای مرغ قدس آشیان
بوستان معرفت را تازه و تر داشتن
تاکی از این خاکدان، بالین و بستر داشتن
گر دو عالم بایدت در زیر شهپر داشتن^۱

راستی، زندگی چیست و حقیقت حیات کدام است؟ بیایید شما نیز همچون عثمان سامانی پرسش از خویش را از اصلی‌ترین سرمایه و جوهره خود؛ یعنی از زندگی آغاز کنید. پرسش از معنای

زندگی و فلسفهٔ حیات چیزی نیست که بشر بتواند از آن چشم‌پوشد و با اغماض و تسامح از کنارش بگذرد. این موضوع از مسائل بنیادی حیات آدمی است و هر مسئله و پرسش دیگر در پرتو آن معنا می‌یابد و ارزش پیدا می‌کند. بنابراین، ضرورت آن برای هر انسان بیدار و آگاهی از ضرورت آب و نانی که اصل حیات قائم بر آن است، بیش‌تر است؛ چرا که آنهمه، وسیله‌ای است برای حفظ حیات؛ از این رو، ارزش آن وابسته به ارزش زندگی است و روشن است که ارزش خود زندگی بسته به معنا و محتوای آن است و تا زمانی که حیات از محتوای واقعی خود تهی است، نه خود زندگی و نه آنچه زندگی بدان قوام می‌یابد، ارزش خواهد داشت.

با توجه به این ضرورت و اهمیت، بشر در طول تاریخ در قلمرو جهان‌بینی خود به این پرسش اساسی پاسخ داده و هر کس تصویری از زندگی دارد. راستی، زندگی در نگاه شما چیست؟ چه تصویری از آن در ذهن خود دارید؟ منظور من از شما، شمای مسلمان، مؤمن و پایبند به دین و اصول و ارزشهای آن و روش‌تر بگویم، پاسدار اسلام و انقلاب اسلامی است.

نخستین واکنش شما به این پرسش شاید این باشد که برداشت و تفسیر من از زندگی همان تفسیری است که تَقَلِّین، یعنی قرآن و عترت پیامبر (ص) از زندگی دارند. اینک سؤال این است که نگاه قرآن و عترت به زندگی چیست؟ چگونه آن را ترسیم کرده است؟ دین، پیروان خود را به چه نوع زندگانی‌ای دعوت کرده است؟ اصول این دعوت چیست؟ راههای دستیابی به آن کدام است؟ رهاورد و آثار آن چیست؟ و سرانجام، موانع و آسیبهای آن کدام است؟ سعی ما در این مقاله بر آن است که با رویکرد قرآنی به این پرسشها پاسخ بگویم و تصویری از حیات پاک انسانی بر پایهٔ حکمت نظری و عملی قرآن کریم ارائه دهیم.

برای دستیابی به این هدف، بحث را در سه محور کلی مفهوم و انواع حیات از نگاه قرآن، انسان محور حیات ماسوی الله و حیات طیبه بی‌می‌گیریم که دو محور نخست، برای محور سوم جنبهٔ تمهیدی و مقدماتی دارند.

مفهوم حیات

واژهٔ حیات از ریشهٔ «حَیٌّ» در مقابل «مِیّت» و به معنای زندگی و زیست است و در مقابل «موت» و «ممات» (به معنای مرگ و مردن) به کار می‌رود و نیز در معنای قوّهٔ نامیهٔ موجود در نیاات و حیوان، قوّهٔ حس‌کننده، قوّهٔ عاقله و روز واپسین هم استعمال شده است.^۲

مفهوم حیات همچون مفهوم «وجود» روشن است؛ اما حقیقت و ماهیتش برای بشر

ناشناخته و مجهول است؛ هر چند آثار و نمودهای حیات در جهان آفرینش از هر چیزی نمایان‌تر است و از آثار و جلوه‌های حیات در طبیعت تا حدودی می‌توان به مفهوم و ماهیت آن پی برد.

حیات مانند وجود دارای مراتب و درجات مختلف و متفاوتی است. حیات نباتی، حیات حیوانی، حیات عقلانی و انسانی و حیات لاهوتی هر یک مرتبه‌ای از حیات‌اند که به ترتیب، حیات لاحقی قوی‌تر، شدیدتر و اصیل‌تر از حیات پیشین است.

صفت «حی» درباره حق تعالی، که حیات عین ذات اوست و ذات احدیتش اصل و حقیقت حیات است؛ همچنین برای ممکنات، که حیات عارض بر ذات آنها و قائم به مشیت باری تعالی است، اطلاق می‌شود.

پیچیدگی و ناشناخته بودن حقیقت حیات از یک سو و ذومراتب بودن آن از سویی دیگر موجب شده است تا هر کس در قلمرو بینش و جهان‌بینی خود از آن، تعریف و تفسیری خاص ارائه دهد. آنان که به زندگی از دید مادی و جنبه طبیعی می‌نگرند، حیات را نیرویی می‌دانند که موجود زنده بر اثر آن دارای حس و حرکت است، راه می‌رود، احساس می‌کند، غذا می‌خورد، هضم می‌کند، جذب می‌نماید، دفع می‌کند و سلول می‌سازد تا از طرفی بدل ما يتحلل شود و از طرفی دیگر باعث رشد و نمو موجود زنده گردد. این نشانه‌ها و ویژگیها قدر جامع حیات در جانداران - اعم از حیوان و انسان - است و اساسی‌ترین خصیصه آن محدود بودن میان زمان تولد و مرگ موجود زنده در این جهان است؛ چنان که قرآن از زبان مادیگرایان می‌فرماید:

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِبَعُوثِينَ.^۳

جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست؛ می‌میریم و زندگی می‌کنیم و دیگر برانگیخته نخواهیم شد.

اما آنان که به زندگی به صورتی جامع می‌نگرند و در کنار بعد مادی، بعد معنوی را نیز می‌بینند، معتقدند که موجود بهره‌مند از حیات، علاوه بر برخورداری از نشانه‌ها و خصیصه‌های یاد شده، از خصیصه علم و ادراک و قدرت نیز برخوردار است.

مفسر بزرگ، شیخ طبرسی در ذیل آیه شریفه «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^۴ می‌نویسد:

زنده کسی است که از دو ویژگی قدرت و علم برخوردار است و در پرتو آن بتواند حقایق

موجودات را درک کند.^۵

فخر رازی نیز در ذیل آیه یاد شده آورده است:

زنده کسی است که صحیح باشد در حق او گفته شود دانا و تواناست.^۶

در این نگاه، حقیقت حیات به مبدأ بروز و ظهور دانایی و توانایی موجود متّصف به آن نسبت به اشیا تفسیر شده است که هم درباره خداوند صادق است و هم درباره انسان. صدق آن بر انسان بدین معناست که تا زمانی که انسان در حال حیات به سر می‌برد، کارهای او از علم و قدرت و اراده او نشأت می‌گیرد و وقتی نعمت حیات از او گرفته شد، اعمال ارادی او نیز متوقف می‌شود.

علامه طباطبایی در ذیل آیه ۳۱ سوره یونس: «و من ینخرج الحیّ من المیتّ و ینخرج المیتّ من

الحیّ» می‌نویسد:

در یک نگاه عمیق علمی در می‌یابیم که قلمرو حیات فراتر از حیطة جانداران و حیوانات است. آن گونه که نگاه سطحی و نظر بدوی چنین اقتضایی دارد. زیرا ملاکی که در حیوانات وجود دارد و منشأ و باعث حیات آنها می‌شود، در نباتات نیز وجود دارد.

اگر ملاک زنده بودن یک پدیده این است که موجود، دارای نفس (و یا روحی) باشد که کارهای گوناگونی از آن سرزند و این کارها دارای یک شیوة واحد طبیعی نباشد، مثلاً حرکتهای گوناگونی به جهات مختلف داشته باشد و یا گاهی بدون حرکت بماند، این ملاک علاوه بر حیوانات در نباتات نیز وجود دارد.

در پرتو پیشرفت علم ثابت شده که ریشه‌های سلولهای حیاتی که در انسان و حیوان وجود دارد و اعمال حیاتی به آن منتهی می‌شود، در نباتات نیز وجود دارد.

از سوی دیگر، حیات در برابر موت و مرگ قرار دارد و مرگ عبارت است از آنکه مبدأ اعمال حیاتی از بین برود. پس معنای حیات بر حسب تجزیه و تحلیل، بازگشت به این دارد که موجود در وضعیتی قرار داشته باشد که آثاری که از آن مطلوب است بر آن مترتب گردد و در نقطه مقابل، مرگ، آن است که موجود این گونه نباشد.

بنابراین، حیات زمین به معنای سرسبز بودن آن و مرگ زمین، خلاف آن است. حیات «کار» در این است که به گونه‌ای باشد که غرض مورد انتظار و توقع از انجام دادن کار از آن به دست آید و مرگ «کار» برخلاف آن است. حیات «کلمه» آن است که اثر مطلوبی بر شنونده داشته باشد و مرگ آن در این است که چنین اثری بر آن مترتب نگردد و (حقیقت) حیات انسان عبارت است از آنکه آدمی در مسیر هدایت فطری الهی قرار گیرد و از عقل سلیم و روح پاک انسانی برخوردار باشد. بدین جهت قرآن کریم دین را مایه حیات انسان دانسته است؛ چرا که می‌بیند دین حق که عبارت از اسلام است همان فطرت الهی است.^۷

انواع حیات در قرآن

قرآن کریم به حیات از جنبه‌ها و ابعاد مختلف پرداخته و این واژه را گاه برای زمین و نباتات، گاه برای انسان از جهات گوناگون، زمانی برای رستاخیز و زندگی پس از این جهان و گاهی نیز برای خداوند به کار برده است. آنجا که سخن از حیات ذات حق تعالی است واژه «حیّ» به عنوان یکی از صفات ذات احدیت به کار رفته است. به عنوان نمونه:

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.^۸

و بر زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.^۹

هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده که قائم به ذات خویش است.

واژه «حیّ» درباره خداوند به صفتی ثابت و عین ذات دلالت می‌کند و بیانگر این حقیقت است که خداوند، حیّ ابدی و زنده سرمدی است. حیات یک کمال حقیقی است و ذات اقدس الهی، که جامع جمیع کمالات و هستی‌بخش همه موجودات است، موصوف به این صفت است؛ چه آنکه انکار حیات برای حق تعالی برابر است با انکار ذات اقدس او.

از سوی دیگر حیات کامل حیاتی است که با مرگ آمیخته نیست و تنها حیات باری تعالی است که از چنین ویژگی‌ای برخوردار و ازلی و ابدی است؛ اما حیات ماسوی الله به ویژه در این جهان با مرگ آمیخته و اعطایی از سوی خداست. از این رو، نمی‌تواند کامل و ذاتی باشد.

بنابر دو دلیل یاد شده، حیات حقیقی و کامل مخصوص خداست و حیات همه پدیده‌ها اعطایی از جانب خدا و قائم به غیر است. از این رو، آنجا که سخن از حیات ماسوی الله است، قرآن واژه «احیاء» را به کار می‌برد. «احیاء» در قرآن به دو معنا به کار رفته است:

۱. انتقال از حالت جماد به زندگی گیاهی یا زیستی؛

۲. انتقال از حیات پست‌تر (حیات زیستی) به حیات عالی‌تر (حیات طیبه).

مرگ نیز یا به معنای از دست دادن حیات به طور کلی و یا تنزل از حیات عالی‌تر به حیات پست‌تر است. به عنوان مثال، در قرآن کریم آمده است:

إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.^{۱۰}

بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند.

احیای زمین به معنای انتقال آن از حالت جمادی و خشکی به زندگی گیاهی و سرسبزی است و مرگ در عبارت «بعد موتها» به معنای از دست دادن زندگی نباتی است. در آیه کریمه «إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا تُحْيِي الْمَوْتَى»^{۱۱} [همان کس که آن را زنده کرد مردگان را نیز زنده می‌کند] احیای دوم همان انتقال از حیات جمادی به زندگی زیستی - بیولوژیک است. در آیه شریفه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ^{۱۲}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید.

احیاء به معنای انتقال از مرتبه پست حیات انسانی به مرتبه عالی آن (حیات طیبه) است. گاهی نیز در قرآن حیات به معنای زندگی جاودان جهان دیگر به کار رفته است، مانند آیه شریفه «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ حِلْيَاتِي^{۱۳}؛ کاش برای زندگانی خود [چیزی] پیش فرستاده بودم.»

اهمیت حیات از منظر قرآن

حیات، گرانباترین نعمتی است که یک موجود زنده از آن برخوردار است؛ چرا که ماورای زندگی جز نیستی و فنا نیست؛ از این رو، خداوند در سوره فاطر با اشاره به تفاوت موجودات، بر شرافت و برتری حیات بر مرگ و زنده بر مرده تأکید می‌کند و می‌فرماید:

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَلَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ^{۱۴}

و نابینا و بینا یکسان نیستند، و نه تیرگیها و روشنائی، و نه سایه و گرمای آفتاب، و زندگان و مردگان یکسان نیستند.

خداوند در این آیات، زندگان و مردگان را یکسان ندانسته؛ آن سان که انسان عالم و روشن بین را با انسان جاهل و کوردل و انسان راه یافته و حقیقت شناس را با فرد گمراه و فرو رفته در تاریکی و سرگردانی از نظر شخصیت و سرنوشت، برابر و همسنگ ندانسته است. نابرابری و همسنگ نبودن زندگان با مردگان در سیاق آیات یاد شده ناظر به برتری انسان مؤمن و خردمندی است که دیده و گوش و عقل خویش را به کار گرفته و از هدایت فطری بهره برده و به پیامهای حیات بخش دین پاسخ مثبت داده است، در مقابل کسی که به گمراهی رفته و در نتیجه به مرتبه حیات حیوانی یا مرتبه جماد تنزل کرده است.

در حقیقت، قرآن، این همه ارزش را برای حیات به سبب آثار و نتایج آن، یعنی شعور و اراده و اختیار آدمی قائل است که نشاط، پویایی و سعادت زندگی انسانی در گرو آن است و برای همین است که او همواره از جهل و فقدان حریت و اختیار گریزان است.

قرآن در آیاتی دیگر به برتری حیات گیاهی بر جمادات و موجودات بی جان اشاره می‌کند. در آیه هفده سوره حدید و یازده سوره ق، زمین خشک و بی گیاه را مرده (یا بی جان) می‌خواند و آن را پس از باریدن باران و رویدن گیاهان و سرسبزی و خرمی، زنده می‌داند.

آنچه گفته شد، اهمیت و ارزش کلیت حیات در مقایسه با مرگ است که همه موجودات زنده را دربرمی‌گیرد؛ اما درخصوص حیات انسان، اهمیت و ارزش آن بدین جهت است که بخشی از زندگی جاوید و پایدار انسان در این جهان سپری می‌شود. ویژگی این بخش آن است که نسبت به زندگی انسان در آن جهان، تعیین کننده و سرنوشت‌ساز است. در حقیقت، سرنوشت هر انسانی در آن سرا در دنیا رقم می‌خورد. سعادت یا شقاوت حیات اخروی - که بهشت و جهنم تبلور آن است - در گرو چگونگی حیات او در این جهان است؛ چنان که قرآن می‌فرماید:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ۝۱۵

و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز توشه و متاعی [ناچیز] نیست.

حرف «فی» در «فی الآخرة» به معنای مقایسه است و «متاع» به معنای کالا و هر آنچه در زندگی از آن بهره می‌برند، و نکره آوردن آن برای رساندن قَلَّتْ و ناچیزی آن می‌باشد. خداوند در آیه دیگر می‌فرماید:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْحَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ۝۱۶

هر نفسی چشنده مرگ است و شما را به بدی و خوبی چنان که باید می‌آزمایم و به سوی ما بازگردانده می‌شوید.

آیه شریفه به دو نکته مهم اشاره دارد: نخست، اینکه مرگ، سرنوشت اجتناب‌ناپذیر انسانهاست. دوم، زندگی این جهان آزمون است و مقدمه زندگی جهان دیگر. در آن جهان نتیجه آزمون دنیایی مشخص خواهد شد و آدمی همراه نتیجه عمل خود در دنیا، در پیشگاه حضرت حق حاضر می‌شود تا درباره وی داوری گردد. بنابراین، مرگ نیستی نیست و حیات آدمی پس از مرگ تداوم خواهد یافت.

قرآن کریم، مقدمیت زندگی این جهان را برای زندگی جهان آخرت به وسیله مظاهر و آثار

آن، یعنی اعتقادات و اعمال می‌داند و بر این نکته تأکید می‌کند که باور و اعتقاد حق و عمل صالح، ملاک سعادت و نیک فرجامی، و فسق و کفر، مایه شقاوت و بدفرجانی در آن جهان است.^{۱۷} از این رو، در آیات بسیاری سرنوشت آخرت-نیک و بد-را جزا و اجر خوانده و بر این حقیقت پای می‌فشارد که سرمایه آدمی زندگی اوست و او با این سرمایه می‌تواند زندگی جاوید خود را در آن سراسر رقم زند. اگر عقیده و عملش در مسیر حق و صراط مستقیم باشد، تجارتش سودبخش و کسبش با برکت است و در آینده از ایمنی و آسایش بهره‌مند خواهد بود و چنانچه بر باور و عقیده باطل و الحادی پای فشارد و راه باطل و انحراف در پیش گیرد و به ایمان به خدا و نیکیها پشت کند، در تجارتش گرفتار زیان و خسران می‌شود و سرمایه زندگی را وسیله بدبختی و شقاوت خود در آخرت می‌کند و این، سنت حق تعالی در آفرینش انسان مختار و آزاد است:

وَالضَّيْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفْرٌ
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ. ۱۸

سوگند به عصر [غلبه حق بر باطل] که انسانها همه در زیان‌اند مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

حیات و موت از نشانه‌های توحید

از جمله کارکردهای مهم جریان زندگی و مرگ در حکمت نظری و عملی قرآن کریم- که دلیلی دیگر بر اهمیت و جایگاه والای آن از منظر این کتاب آسمانی است- آن است که از این دو آفریده الهی در مکتب تربیتی انبیا به عنوان یکی از بارورترین و فراگیرترین نشانه‌های توحید و خداشناسی یاد شده است.

قرآن کریم، حیات و ممات را آفریده خالق متعال و زمام آن دو را به ید قدرت او می‌داند.^{۱۹} مرگ و زندگی نه خود ساخته است، نه زوال‌پذیر و نه متکی و وابسته به غیر خدا؛ بلکه تحت سلطنت و ربوبیت رب العالمین است. از این رو، یکی از براهینی که انبیا برای توحید ربوبی خداوند اقامه کرده‌اند، این است که احیاء و اماتة به دست خداست. به عبارت دیگر، خدا و خالق جهان، کسی است که می‌تواند زنده کند و می‌تواند بمیراند.

حضرت ابراهیم(ع) در برابر نمرد، که مدعی بود «ربِّ» مردم است و از ابراهیم خلیل(ع) می‌خواست به ربوبیت او اعتراف کند، فرمود: «رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ»؛ پروردگار من کسی

است که زنده می‌کند و می‌میراند.» یعنی زمام مرگ و زندگی به دست اوست و خدا مبدئی است که می‌تواند زنده کند و بمیراند و چون حیات و ممات به دست خدا نیست، غیر خدا نمی‌تواند رب باشد. و بدین گونه قانون حیات و مرگ را نشانه و پرتو ربوبیت الهی دانست و بر وحدانیت ذات حق تعالی استدلال کرد.

نمرود در پاسخ، مغالطه کرد و گفت: «أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ؛ منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم.» وجه مغالطه این است که در برابر استدلال حضرت ابراهیم (ع) نگفت: «وَأَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ؛ من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم و بر مرگ و زندگی مسلطم.» بلکه دلیل حضرت ابراهیم (ع) را بدون «و» آورد و گفت: «أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ؛ منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم.» یعنی آن که مرگ و زندگی به دست اوست منم. پس من رب توام و تو باید به ربوبیت من اعتراف کنی.

نمرود گرچه بر اثر جهل یا تجاها، پی به حقیقت استدلال پیامبر خدا نبرد، لیکن با مغالطه، احیاء و امات‌های را که وی مدعی بود، به اطرافیان خویش - که درکی از واقعیت حیات و مرگ نداشتند - باورانید. از این رو، حضرت ابراهیم (ع) همان استدلال و مفهوم کلی را در مصداقی روشن‌تر و ملموس‌تر بیان کرد تا خصم نتواند سفسطه و مغالطه کند (نه اینکه از دلیلی به دلیلی دیگر منتقل شده باشد). فرمود:

فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِي بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ.

خدا [ی من] خورشید را از خاور برمی‌آورد [اگر راست می‌گویی که حاکم جهان هستی تو هستی] تو آن را از باختر برآور.

ابراهیم (ع) در این مرحله از استدلال برای اثبات مدعای ربوبیت حق تعالی از نمرود خواست که نظام عالم را تغییر دهد (بر آوردن خورشید از مغرب)؛ ولی نمرود کافر در این مرحله از مناظره که راه هرگونه سفسطه و مغالطه را بر روی خود بسته دید، به تعبیر قرآن دچار «بهت» - و اماندگی، ناتوانی و تحیر - گشت و سخنی برای گفتن نداشت.^{۲۱}

انحصار «اماته» و «احیاء» به خداوند متعال در چندین آیه، که به برخی از آنها اشاره رفت، بیانگر اهتمام قرآن به این موضوع در اثبات مسئله توحید است. قرآن، گاه خطاب به بت پرستان می‌گوید، اگر همه معبودهای شما جمع شوند و بخواهند مگسی بیافرینند، نمی‌توانند:

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ.^{۲۲}

کسانی را که جز خدا می‌خوانید، هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند، هرچند [برای آفریدن آن] اجتماع کنند.

از آنجا که قرآن موضوع «احیاء» و «اماتة» را به عنوان یکی از براهین توحید، ویژه خدا می‌داند، هر جا که احیاء را به غیر خدا نسبت داده، آن را به اذن خدا مقید کرده است؛ مانند حیاتی که به حضرت عیسی (ع) نسبت می‌دهد^{۲۳} و آن را به اذن خدا می‌داند.^{۲۴}

انسان، محور حیات ما سوی الله

چنان که اشاره رفت، قرآن در حوزه حیات ما سوی الله - که عرضی و قائم به غیر است - جز حیات انسانی، از حیات حیوانی و نباتی نیز سخن گفته و در برخی آیات از هر سه نوع به گونه‌ای یاد کرده است. به عنوان نمونه در آیه زیر:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ.^{۲۵}

آیا ننگریسته‌اند که ما باران را به سوی زمین بایر می‌رانیم و به وسیله آن کشته‌ای را می‌رویانیم که دامهایشان و خود از آن می‌خورند؟ مگر نمی‌بینند؟

ابتدا از زمین، که موجود بی‌جانی است، سخن گفته شده و سپس از گیاه و پس از آن از چارپایان و حیوانات و در پایان از انسان، که همه، جلوه‌ها و مراتبی از آفریده‌های روی زمین‌اند. آیه یاد شده تغذیه از محصولات کشاورزی را، هم به چارپایان نسبت داده و هم به انسانها تا بفهماند که انسان و حیوان در برخی فعالیت‌های زیستی با یکدیگر مشترک‌اند و در این حوزه، نباتات منبع اصلی تغذیه انسانها و حیوانها به شمار می‌رود؛ در حالی که - چنان که خواهیم گفت - انسان می‌تواند از حیات دیگری برخوردار باشد که فراتر از این‌گونه فعالیت‌های زیستی مشترک میان او و حیوان است.

اما از مجموع تعبیرات و مباحث مرتبط با موضوع حیات ما سوی الله چنین برمی‌آید که قرآن در میان موجودات زنده، محور حیات و مرگ را انسان، آن هم بعد عقلانی و غیر بیولوژیکی او می‌داند؛ زیرا همه ارزش و عظمت انسان در همین بعد حیات او نهفته است و نموده‌های اصلی حیات، همچون درک و علم و قدرت در این بخش از وجود انسان، تجلی و معنا پیدا می‌کند. اینکه ما تنها وجه امتیاز انسان را از دیگر جانداران، نطق و قدرت سخن‌گویی او

بدانیم و در تعریف او بگوییم: «الانسان حیوان ناطق؛ انسان حیوانی است برخوردار از قوّه نطق»، صرفاً تعریفی منطقی و در حوزه علوم بشری از انسان ارائه داده‌ایم نه تعریفی قرآنی و در حوزه معارف دینی و الهی.

در فرهنگ قرآن در مقام معرفی و بیان شناسه انسان کامل، نه از حیات حیوانی سخنی است و نه از تکلم و قدرت نطق، بلکه به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی «آنچه به عنوان جنس و فصل انسان از قرآن به دست می‌آید، تعبیر حی متألّه است»^{۲۶} ایشان در توضیح فصل ممیز «تألّه» برای انسان از منظر قرآن می‌نویسد:

اما فصل ممیز انسان در فرهنگ قرآن، ناشی از «تألّه» او، یعنی خداخواهی مسبوق به خداشناسی وی و ذوب او در جریان إلهیت است؛ بنابراین برخلاف تعریف منطقی، تمایز انسان از دیگر جانداران در سخن‌گویی ظاهری او خلاصه نمی‌شود؛ زیرا وجود آدمی در دو قلمرو عقل نظری و عقل عملی، گسترده و همه‌گزارشها و گرایشهای او روبرو به خداست و چیزی جز حقیقت نامحدود و هستی محض و کمال بحث، یعنی ذات اقدس ربوبی - جلّ و علا - اضطراب او را فرو نمی‌نشانند و از هر کس که رشته امید ببرد، از آفریدگار خود ناامید نمی‌گردد. از قرآن کریم چنین استنباط می‌شود که خدای انسان آفرین، آدمی را فطرتاً حی متألّه آفریده است. چون این ساختار ملکوتی، مشتمل بر بهترین ماده و زیباترین صورت است، نه بدون جایگزین تغییر می‌یابد تا به امحا و نابودی منتهی شود و نه با جایگزین متفاوت می‌شود تا سخن از تبدیل به میان آید؛ (فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)^{۲۷} و چون تغییر یا جایگزین، یعنی تبدیل فطرت صریحاً نفی شده، تغییر بی جایگزین، یعنی امحا و نابودی فطرت، به اولویت قطعی منتفی است.^{۲۸}

قرآن در پرتو چنین نگرشی به حیات انسان، مردگانی را که مرگشان حیات‌بخش و دارای آثار حیات انسانی است، همچون کشته‌شدگان در راه خدا، زنده می‌داند^{۲۹} و در مقابل، زندگانی را که هیچ‌یک از آثار حیات انسانی در آنها تجلّی ندارد، در شمار مردگان قلمداد می‌کند.^{۳۰}

از منظر قرآن، انسان منهای ایمان و خداگرایی و خداخواهی با جنبندها و چارپایان در یک مرتبه است؛ مرتبه برخوردار از فعالیتها و حیات زیستی، و تفاوت، تنها در هیئت و شکل ظاهری است.^{۳۱} تنوع حقیقی و تفاوت ماهوی زمانی پیدا می‌شود و انسانها هنگامی از چارپایان و دیگر جنبندها متمایز می‌گردند که پای ایمان، تقوا، توکل، عمل صالح و... به میان آید.

چنین مرتبه‌ای از حیات - که صاحب آن، ادراک و شعور فطری خویش را حفظ کرده و چشم و گوش و عقل خود را به کار برده و در پرتو برخورداری از فطرت خدادادی، زمینه پروا پیشگی و دوری از زشتی و گناه و نیز احساس خوبی و بدی و خیر و شر را در ضمیر خود تقویت و بالنده کرده است - قطعاً برتر از حیات زیستی و حیوانی است.

پیامبران الهی (ع) تنها به چنین کسانی امید دارند و برنامه‌های تبلیغی و هدایتی خویش را بر آنان اثربخش می‌بینند و از کسانی که فاقد حیات انسانی‌اند، ناامیدند. خداوند درباره رسالت و مسئولیت رسول اکرم (ص) می‌فرماید:

لِيُثْبِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ. ۳۲

تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد، و گفتار [خدا] درباره کافران محقق گردد.

مستفاد از این آیه چنین است که انذارها و اخطارهای پیامبران الهی تنها در دل‌های مستعد، زنده و هوشمند اثرگذار است.

پندهای قرآن نیز تنها برای کسانی که دلی زنده، قلبی آگاه و گوشی شنوا و حق‌پذیر دارند، سودمند می‌افتد:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَاهِدٌ. ۳۳

به راستی در این [حقایق] تذکاری است برای کسی که دلی [بیدار] دارد یا با حضور قلب [به سخن حق] گوش فرامی‌دهد.

سخن حق [گوش فرامی‌دهد، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی]

پرتال جامع علوم انسانی

حیات دنیا

قرآن کریم از مرتبه‌ای از حیات انسانی به نام «حیات دنیا» یاد می‌کند و مشخصات و ویژگی‌هایی برای آن برمی‌شمارد. شاخصه‌های بیان شده برای این حیات گویای آن است که حیات دنیوی مرتبه نازل حیات انسانی و حدّ فاصل میان حیات حیوانی و حیات طیّبه انسانی است؛ بدین معنا که گرچه نسبت به حیات حیوانی و فعالیت‌های زیستی و بیولوژیکی مشترک میان انسان و حیوان، حیات برتری است، اما از آنجا که نسبت به «حیات طیّبه» در مرتبه پایین‌تری قرار دارد، از آن به عنوان «حیات دنیا» یاد می‌شود که به معنای حیات پست است یا حیات نزدیک‌تر به ما در مقایسه با حیات آخرت که دورتر است. قرآن حیات دنیا را چنین معرفی می‌کند:

إِعْلَمُوا أَنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ آتَيْتِ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِطُ فَتَرَاهُ مَظْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ.^{۳۴}

بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثالی بارانی است که کشاورزان را رستن آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

واژه «دنیا» مؤنث «ادنی» است. اگر ریشه آن «دنیء» و «دنائت» باشد، به معنای پست تر و اگر «دنو» باشد، به معنای نزدیک تر است. به زندگی این جهان از آن رو دنیا گفته اند که نسبت به زندگی آخرت، پست و ناچیز است و یا از زندگی آخرت به ما نزدیک تر است.^{۳۵} راغب اصفهانی می نویسد:

دنو عبارت است از قرب ذاتی یا حکمی و در مکان و زمان و منزلت کاربرد دارد. از کلمه «ادنی» گاهی «اصغر» و کوچک تر مراد است و گاهی «ارذل» و پست تر که مقابل «خیر» است.^{۳۶}

با توجه به آنچه گذشت، می توان گفت کلمه «دنیا» در آیه یاد شده به معنای پست آمده نه به معنای حیات نزدیک یا حیات اول. در برابر حیات آخرت؛ زیرا در آن صورت، زندگانی افراد مؤمن، متقی و صالح را نیز - که برخوردار از حیات طیبه اند - شامل می شود، در حالی که آنها از شمول آیه خارج اند.

شاخصه های حیات دنیا

در آیه یاد شده برای زندگی پست (حیات دنیا) پنج مشخصه و فعالیت ذکر شده است: لعب، لهو، زینت، تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد. در برخی آیات دیگر، در تعریف حیات دنیا به دو مشخصه لهو و لعب بسنده شده و اشاره ای به سه نوع فعالیت دیگر نشده است.^{۳۷} شاید وجه آن این باشد که همین دو نوع فعالیت، شامل سه نوع فعالیت دیگر هم می شود. مستفاد از مجموع آیات مرتبط با این موضوع، آن است که همه فعالیت های دنیا به دو بخش کلی تقسیم می شوند:

۱. لعب: فعالیت های بی هدف و بی ثمر بدنی؛

۲. لهو: سرگرمیهای فکری و ذهنی که انسان را از مسئولیتها و امور حیاتی بازمی دارد. با دقت در زندگی مردم شیفته دنیا و پیرو هوای نفس درمی یابیم که زندگی آنان - که همان مرتبه نازل حیات انسانی است - محدود به همین پنج فعالیت است. لعب و بازی و غفلت و بی خبری، اقتضای دوران کودکی است و لهو و اشتغال به کارهای سرگرم کننده و بی توجهی به مسئولیتها و مسائل جدی زندگی، اقتضای دوران نوجوانی است و نیز زینت طلبی، به آرایش خویش پرداختن و زندگی توأم با شور و عشق و تجمل پرستی، اقتضای دوران جوانی است و جاه طلبی و فخر فروشی به دیگران، مقتضای دوران میان سالی و سرانجام، فزون طلبی، ثروت اندوزی و حرص به اموال و فرزندان، مقتضای دوران پیری است.

بی شک هیچ یک از شاخصه ها و مؤلفه های پنج گانه یاد شده نه تنها تأثیری در تعالی و کمال انسان ندارد؛ بلکه در صورت خروج از حد اعتدال و ضرورت، بازدارنده خواهد بود و انسان طالب کمال، برای تعالی ناگزیر است از آن بگذرد و گام در مرحله فراتر نهد و از سطح زندگی توأم با ویژگیهای یاد شده به آسمان حیات جدید و جاودانه طیبیه پرواز کند. پیامبران نیز نیامده اند تا انسان را در حیات پست انسانی اش (حیات دنیا) سیر دهند و شاخصه های یاد شده را در وی به کمال رسانند؛ بلکه آمده اند تا او را از این عرصه خارج ساخته، با تعالیم آسمانی خویش حیات تازه ای بر کالبد او بدمند؛ حیاتی که تفاوت و تمایزش با حیات دنیوی، به اندازه تفاوت میان حیات زیستی با مرگ است.

تلاوت آیات الهی، تزکیه نفس، تعلیم کتاب و حکمت^{۳۸}، برداشتن بارها و تکالیف شاق و سنگین از روی دوش امت و نیز گسستن زنجیرهای جهل و خرافه و زدودن بدعتها از پیکره دین و جامعه اسلامی که از رسالتها و وظایف مهم رسول اکرم (ص) شمرده شده^{۳۹}، برای رهایی انسان از حیات دنیایی و راهیابی او به حیات طیبیه است.

اینکه خداوند در سوره مبارکه «الرحمن» نعمت تعلیم قرآن را بر نعمت آفرینش انسان مقدم داشته و فرموده:

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ.^{۴۰}

[خدای] رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید، به او بیان آموخت.

شاید برای این است که بفهماند تعلیم قرآن، نعمت و ارزشی فراتر از اصل خلقت انسان است؛ زیرا قرآن همچون پیامبر (ص) آدمی را از زندگی دنیایی رهایی می بخشد و او را به حیات جاویدان طیبیه رهنمون می سازد.

اگر زندگی دنیوی و فعالیت‌های پنج گانه زیستی، مقدمه و وسیله‌ای برای نیل به حیات طیبه باشند، کاربرد به جایی دارند و گر نه هدر رفته‌اند. وقتی زندگی انسان از حالت و صورت بازیچه و لهو و لعب خارج شود و رویکرد تکلیف‌مداری و مسئولیت‌پذیری پیدا کند، حرکت انسان در مدار حرکت تکوینی نظام آفرینش قرار می‌گیرد و غایت و مقصد خلقت در نظام تشریح تحقق و عینیت می‌یابد؛ آن‌گونه که در نظام تکوین تحقق یافته است:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ. ۴۱
و آسمانها و زمین و آنچه را میان آنهاست، بازیچه نیافریدیم.

اگر آفرینش آسمانها و زمین، آفرینش بحق، بایسته و هدفدار و دور از هرگونه بوجی، بیهودگی و بازیچه است، چرا آفرینش انسان که گل سرسبد موجودات و خلیفه خدا در زمین است، چنین نباشد؟ مگر قرآن بر پندار غلط گزاف و بی هدف بودن آفرینش انسان مهر ابطال نزده است. آنجا که می‌فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ. ۴۲

پس آیا خیال کرده‌اید که شما را بیهود آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟!

و مگر امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش صفوان جمّال دربارهٔ ویژگی‌های صاحب امر امامت

نفرمود:

إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُوُ وَلَا يَلْعَبُ.

صاحب این امر [امامت] نه اهل لهو است و نه اهل لعب و بازی.

و زمانی که فرزند خردسالش موسی بن جعفر (ع) در حالی که بزغاله‌ای همراه داشت بر پدر وارد شد و به بزغاله گفت: «أُسْجِدِي لِرَبِّكَ؛ در برابر پروردگارت سجده کن.»، امام صادق با شنیدن این سخن، فرزندش را در آغوش گرفت و فرمود: «جانم فدای آن که اهل لهو و لعب نیست [و با بزغاله این گونه سخن می‌گوید].» ۴۳

بازیچه و سرگرمی پنداشتن حیات، اندیشه‌ای کودکانه است؛ اما زمانی که انسان در سیر تکاملی عقلی و بلوغ فکری از عالم کودکی خارج شود و پا در عرصهٔ رشد و کمال و بلوغ فکری و عقلانی نهد، دیگر چنین بازیها و سرگرمیهای کودکانه، غریزهٔ کمال‌جویی او را اشباع نمی‌کند و خود به خود از چنان سرگرمیها و اسباب بازیهایی قطع علاقه می‌نماید.

تشبیه حیات دنیوی به بازیچه گویای این معناست که همچنان که دوری گزیدن از بازیچه‌ها و دل‌کنندن از آنها مستلزم رسیدن به بلوغ فکری است، برای گذر از سطح مادی و طبیعی حیات به مرتبه کامل و متعالی آن نیز باید بلوغ معنوی حاصل شود و تا چنین بلوغی حاصل نشود، دل انسان به نور حق و حقیقت روشن و جانش به حیات طیبه زنده نخواهد شد.

خلق اطفالند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا
گفت دنیا لعب و لهو است و شما	کودکید و راست فرماید خدا
از لعب بیرون نرفتی کودکی	بی زکات روح کی باشد زکی ^{۴۴}

حیات طیبه

از پیش گفته‌ها روشن شد که انسان علاوه بر حیات نباتی و حیوانی، از مرتبه‌ای از حیات برخوردار است که دیگر جانداران از آن بهره‌ای ندارند. آثار و نشانه‌هایی همچون اندیشیدن، ادراک، افعال اختیاری گوناگون و فراتر از قلمرو طبع و غریزه از مظاهر چنین حیاتی در انسان به شمار می‌رود.

این حیات در مقایسه با دو مرتبه حیات نباتی و حیوانی، گرچه در مرتبه بالاتر و برتری قرار دارد، اما در حوزه حیات انسانی و عقلانی نازل‌ترین و پست‌ترین مرتبه حیات به شمار می‌رود. بنابراین، انسان باید با بهره‌گیری از ظرفیتها و سرمایه‌های خدادادی و رهنمودهای رهبران الهی و عمل صالح با سرعت از این مرحله بگذرد و به مرتبه عالی‌تر زندگی انسانی یعنی «حیات طیبه» دست یابد که دور از هرگونه پلیدی و آلودگی است.

قرآن کریم در آیات متعدد و با تعبیری مختلف به این مرتبه از حیات انسانی اشاره کرده و ضمن فراخوانی عمومی، راههای وصول به آن، همچنین رهاوردهای ارزشمند آن را بیان کرده است که به چند آیه بسنده می‌کنیم:

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: ۴۵

ای مؤمنان! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

خداوند در این آیه از مؤمنان خواسته است در برابر دعوت خدا و پیامبر (ص) به حیات که از سوی رسول اکرم (ص) صورت می‌گیرد پاسخ مثبت دهند و مانند کسانی نباشند که به ظاهر

می‌گفتند شنیدیم، ولی در حقیقت نمی‌شنیدند: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ».^{۴۶}

حیاتی که در این آیه بدان دعوت شده، غیر از حیات حیوانی و حتی حیات طبیعی و غریزی انسانی است که افراد قبل از دعوت از آن برخوردار بوده‌اند؛ چه اینکه دعوت به چنین حیاتی تحصیل حاصل خواهد بود؛ بلکه بالاتر، حیات مورد نظر، صرف حیاتی نیست که از اصل ایمان به خدا ریشه گرفته است؛ زیرا مخاطب آیه «مؤمنان» هستند. بنابراین، باید منظور، حیاتی باشد که مؤمنان در مراحل و مدارج تکاملی ایمان خود بدان دست می‌یابند؛ مانند حیاتی که در پرتو جهاد در راه خدا نصیب مؤمن می‌شود؛ با ایفای وظیفه جهاد و چیره شدن بر دشمن یا شهادت در راه خدا و دستیابی به حیات جاودان و مقام قرب «عند ربهم»: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ [ای پیامبر!] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگان‌اند، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».^{۴۷}

البته باید توجه داشت که نه حیات موعود اختصاص به حیات شهیدان راه خدا دارد و نه دعوت خدا و پیامبر (ص) در جمله «لما یحییکم» به جهاد در راه خدا خلاصه می‌شود؛ بلکه هر یک از این دو مصداق حیات و عامل آن هستند و قلمرو حیات و دعوت در آیه شریفه گسترده است و همه معارف و دستورهای حیات بخش اسلام را دربرمی‌گیرد؛ چنان که آیات ذیل بر آن اشارت دارد.

۲. مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد؛ خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.^{۴۸}

قرآن کریم در این آیه شریفه به صورت یک قاعده کلی نتیجه اعمال صالح توأم با ایمان را بیان کرده و آن را «حیات طیبه» و «اجر احسن» دانسته است؛ بدین معنا که تنها عامل دستیابی به «حیات طیبه» و «پاداش به بهترین اعمال انجام داده شده» را «ایمان» و «عمل صالح زاینده آن» می‌داند و هیچ قید و شرط دیگری را دخیل نمی‌داند؛ نه سنّ و سال، نه جنسیت زن و مرد، نه نژاد و نسب و نه موقعیت و جایگاه اجتماعی.

قاعده کلی مستفاد از این آیه شریفه نشأت گرفته از اصل و قاعده کلی دیگری است که در آیه دیگر بدان اشاره شده است:

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ. ۴۹

برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست و تلاش او به زودی دیده می‌شود، سپس به او پاداش کافی داده خواهد شد.

خداوند در این آیه شریفه تلاش و سعی انسان را تنها عامل و ضامن دسترسی او به پاداش الهی دانسته و سعادت‌مندی و کمال انسان را در گرو جدّیت، تلاش و پیگیری او شمرده و بدین ترتیب نظام پاداش و مجازات الهی را قانونمند ساخته است.

در پی این اصل کلی، در آیات دیگر از جمله آیه مورد بحث، دستیابی انسان به زندگی پاکیزه و خوشایند و نیز برخورداری وی از پاداش بهترین عملی را که انجام داده، در گرو عمل صالح ناشی از ایمان دانسته است.

۳. الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِهِ.

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه‌ترین زندگی و بهترین سرانجامها برای آنان است.

واژه «طوبی» اسم تفضیل و مؤنث «اطیب»^{۵۱} و معنایش بهتر و پاکیزه‌تر یا بهترین و پاکیزه‌ترین است و با توجه به اینکه متعلق آن محذوف است، مفهوم این کلمه از هر جهت وسیع و نامحدود است و در حقیقت، خداوند برای مؤمنان برخوردار از عمل صالح، همه نیکیها و پاکیزگیها را پیش‌بینی کرده است؛ از همه چیز، بهترینش، پاک‌ترین زندگی، برترین نعمتها، بهترین آرامش، ارزشمندترین دوستان و... همه اینها در گرو ایمان و عمل صالح است.

واژه «مآب» نیز مصدر میمی و به معنای بازگشت است و مراد از آن سرای آخرت است؛ چنان که مراد از «طوبی» به قرینه مقابلۀ آن با «مآب» حیات و زندگانی برتر و پاک‌تر دنیوی است و علّت مؤنث آمدن آن این است که صفت برای حیات یا نعمت است که هر دو مؤنث‌اند.

۴. أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَحْسِنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ

بِخَارِجٍ مِنْهَا. ۵۲

آیا کسی که مرده بود [و] سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد؟!

خداوند در این آیه و آیات قبل از آن به دو طایفه مؤمن خالص و کافر لجوج اشاره می‌کند و با ذکر یک مثال جالب و گویا وضع آن دو را مجسم می‌نماید. این مثال، کسانی را که در گمراهی

بوده و سپس با پذیرش حق و ایمان به خدا تغییر مسیر داده‌اند، به مرده‌ای تشبیه می‌کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است. سپس در ادامه آیه می‌فرماید: ما برای چنین افرادی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم راه بروند.

مستفاد از این آیه شریفه آن است که اولاً انسان مشرک به رغم برخورداری از حیات طبیعی، از نظر معنوی و روحانی، مرده و بی‌بهره از حیات است؛ چراکه شرک و کفر مرگ است و تاریکی. ثانیاً حیات انسان در گرو راهیابی او به توحید و ایمان است؛ چراکه ایمان، مایه حیات و مولد نوری است که انسان در پرتو آن می‌تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری لغزشها که دیگران به خاطر فرو رفتن در ظلمتهای جهل و غرور و غلبه خودخواهی و هوا و هوس گرفتار آن می‌شوند، مصون و محفوظ بماند. و اینکه در روایات آمده است: «اتَّقُوا قَرَأَسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از زیرکی مؤمن بپرهیزید که او با نور خدا [حقایق را] می‌نگرد.»^{۵۳} اشاره به همین حقیقت است. مؤمن با نور الهی مسیر صحیح حرکت را در جامعه و بین مردم می‌بیند و می‌یابد؛ چراکه نور ایمان روشنگر خطوط و افکار مختلف جامعه است.

در روایتی به نقل از امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه آمده است: منظور از «مَئِيْتًا» کسی است که هیچ شناختی ندارد و منظور از «نوراً مِثی به فی الناس» امامی است که به او اقتدا کند و مراد از «كَمْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» کسی است که امام را نمی‌شناسد.^{۵۴}

از مجموع آیات مورد اشاره درباره حیات شرعی و دینی چنین برمی‌آید که انسان علاوه بر حیات توأم با شعور و فعل ارادی که نظیرش و یا نزدیک به آن در حیوانات نیز یافت می‌شود، می‌تواند از حیاتی دیگر برخوردار شود که مشوب به لهو و لعب و لغو و گناه نیست؛ زندگی‌ای که در آن، انسان جز با نور ایمان و روح بندگی سیر نمی‌کند و فضای حاکم بر آن پاکی و طهارت و زیبایی و نشاط است. از خصوصیات چنین حیاتی اختیاری بودن آن است و از آنجا که رسالت اصلی پیامبران الهی، هدایت انسان به قلّه کمال و دستیابی او به زندگی پاک و به دور از لهو و لعب است، خداوند دعوت به چنین حیاتی را در برنامه پیامبر خود گنجانده و انسانها را به اجابت آن فراخوانده است.

اصول دعوت به حیات طیبه

دعوت به حیات طیبه از سوی خدا و پیامبر (ص) مبتنی بر اسلوب و روشی خاص و اصول ثابتی است که با توجه به آن اصول، دعوت جایگاه خود را می‌یابد و دعوت شونده با میل و رغبت پذیرای آن خواهد شد. قرآن کریم روش و چگونگی دعوت رسول اکرم (ص) به حیات طیبه را چنین بیان می‌کند:

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. ٥٥

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنان به روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

«حکمت» به معنای دستیابی به حق در پرتو علم و عقل است^{٥٦} و «موعظه حسنه» یعنی تذکر به خیر و نیکی؛ آن گونه که باعث نرمی و رقت قلب شود.^{٥٧} بنابراین، مخاطب پیامبر (ص) خرد و قلب انسانهاست که دعوت خویش را با بیان حقایق و اسرار آفرینش و شگفتیهای هستی بر آنها عرضه می کند:

سُئِرْتُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. ٥٨

به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنان نشان می دهیم تا برای ایشان آشکار گردد که او حق است.

از سوی دیگر، معاندان و ستیزگران در برابر حق را از بدفرجامی و سوء عاقبت برحذر دارد و راه انحراف و مسیر بن بستشان را بدانان گوشزد کند تا حجت برایشان تمام گردد. و بدین ترتیب پیامبر اسلام (ص) با بهترین نوع و روش تبلیغی، دعوت خود را در برابر مخاطبان مختلف آغاز کرد. دعوت به سوی پروردگار که مفهوم دیگر دعوت به «حیات طیبه» است بر اصول و مبانی ای استوار است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱. پیدایی و خلقت انسان در این جهان اتفاقی و بدون قصد و هدف نبوده و پس از خلقت نیز انسان به حال خود رها نشده است تا هر کاری خواست بکند و هر مسیری را مایل بود بپیماید؛ بلکه خداوند راه مستقیمی را برای او ترسیم کرده که تخطی و تخلف از آن برای او روا نمی باشد:

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ»^{٥٩} «أَجْسَبَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^{٦٠} و «قَوَّ رَبِّكَ لَسَلَّئْتَهُمْ

أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{٦١}

۲. نظام آفرینش، نظام احسن و برای دستیابی موجودات به کمال مطلوب و منظور طراحی شده است. بنابراین با هر نوع اخلال و افسادی در این نظام با شدیدترین وجه برخورد می شود و عامل آن دچار بدترین رسوائیها و سخت ترین کیفرها در دنیا و آخرت می گردد:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. ٦٢

کیفر آنان که با خدا و پیامبرش به جنگ بزمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا [چهار انگشت از] دست [راست] و پای [چپ] آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات عظیمی دارند.

علّت شدت برخورد با محاریبان و مفسدان روی زمین شاید این باشد که با حاکمیت جوّ ناامنی و فساد در جامعه هیچ انسانی احساس امنیت و کرامت نمی‌کند و هر لحظه خود را در معرض تندبادها و طوفانهای سهمگین و کشنده‌ای می‌بیند که از ناحیه مفسدان و اخلال‌گران تدارک دیده شده است.

از سوی دیگر، در دیدگاه قرآن، جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر آسیبی که به عضوی از اعضای این پیکر فرود آید، اثر آن کم و بیش در دیگر اعضا آشکار می‌گردد؛ همان‌گونه که سلامت عضوی در سلامت دیگر اعضا اثرگذار است. بر این اساس، قرآن کشتن یک فرد بی‌گناه را همانند کشتن همه افراد جامعه و رهایی بخشیدن یک نفر از مرگ را در حکم زنده کردن همه انسانها دانسته است.^{۶۳}

۳. حقایق دینی و معارف اعتقادی و عملی که محتوای دعوت رسول خدا(ص) را تشکیل می‌دهد، صرف شعائر دینی برانگیزاننده احساسات نیست؛ بلکه بر هر اصلی از اصول و حکمی از احکام اسلام، ثمرات و آثار مترتب است که در مجموع به حیات طیبه انسان و طهارت قلب و روح او از آلودگیها و انحرافات منجر می‌شود.

۴. راه وصول به «حیات طیبه» بر همگان باز است و طی مدارج کمال برای همه امکان‌پذیر است؛ مرد باشد یا زن، سیاه باشد یا سفید، عرب باشد یا عجم، فقیر باشد یا غنی. تنها شرط آن ایمان به خدا، پیامبر و روز قیامت و اعمال صالح است.

مراد از حیات طیبه

«حیات طیبه» از دو واژه «حیات» و «طیبه» ترکیب یافته است. پیش از این درباره مفهوم حیات و گونه‌ها و مراتب آن سخن گفتیم. واژه «طیّب» در برابر کلمه «خیث» به معنای پاکیزه، پاک و دلچسبی و طبع پسندی است. راغب می‌گوید: «طیّب در اصل چیزی است که حواس و نفس آدمی از آن لذت می‌برد»^{۶۴} بنابراین، به هر چیز که از آلودگی ظاهری و درونی، پاک باشد و خوشایند و دلنشین و طبع پسند است «طیّب» گویند. تفاوت آن با «ظاهر» در همین است؛ زیرا در «طهارت» تنها پاکی

و دور بودن از پلیدی و آلودگی نهفته است؛ اما در «طیب» افزون بر آن، خوش آیندی، دلنشینی و لذت‌بری نفس از آن نیز مورد نظر است.^{۶۵} از این رو، درباره پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) هر دو واژه «الطَّيِّبِينَ» و «الطَّاهِرِينَ» به کار می‌رود؛ زیرا آنان از هرگونه پلیدی و آلودگی ظاهری و درونی دور بوده، به قلّه عصمت و وارستگی دست یافته‌اند.

حیات طیبه حیاتی است حقیقی و واقعی و نه مجازی، و لذتی است عاری از الم و کدورت، و خیر و سعادت است غیر آمیخته به شرّ و شقاوت که خداوند آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می‌کند. حیات طیبه، حقیقتی جدا و مستقل از حیات طبیعی که همه در آن مشترک‌اند نیست. در عین اینکه غیر آن است، با آن است. اختلاف به مرتبه است نه به عدد، به عبارت دیگر، تفاوت در کیفیت است نه در کمیت. بنابراین، انسان برخوردار از آن، دو گونه زندگی ندارد؛ بلکه چون دیگران یک زندگی دارد، اما قوی‌تر، روشن‌تر و واجد آثار بیش‌تر است؛ همان‌گونه که مرتبه بالاتر از حیات طیبه - یعنی روح قدسی^{۶۶} - که خداوند آن را مخصوص پیامبران دانسته، زندگی سومی نیست، بلکه مرتبه سومی از حیات است؛ بدین معنا که زندگی رهبران الهی از درجه بالاتری برخوردار است.^{۶۷}

نکته دیگر، مستفاد از جمله «فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» این است که خداوند متعال به مؤمنی که عمل صالح انجام دهد، حیات جدیدی، غیر آن حیاتی که داشته و دیگران نیز دارند، افاضه می‌کند، نه آنکه حیات او را تغییر می‌دهد؛ مثلاً حیات خبیث او را تبدیل به حیات طیبی می‌کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و وصفش تغییر کند؛ زیرا اگر مقصود این بود، گفته می‌شد: «فَلَنُطَيِّبَنَّ حَيَاتَهُ»؛ ما حیات او را طیب می‌کنیم»، ولی این چنین نفرموده، بلکه فرموده است: «فَلَنَحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»؛ ما او را به حیاتی طیب زنده می‌سازیم.» از این گونه بیان برمی‌آید که خداوند متعال حیاتی ابتدایی و جدید به او عنایت می‌کند.^{۶۸}

پرسشی در اینجا مطرح است که: این حیات طیبه در کجا تحقق می‌یابد؛ در دنیا یا آخرت؟ در آخرت نیز در برزخ و یا در قیامت و بهشت؟ مفسران و جوهری ذکر کرده‌اند. گروهی گفته‌اند: حیات طیب، حیات بهشتی است که مرگ ندارد و فقر و بیماری و هیچ آفت و شقاوت دیگری آن را تهدید نمی‌کند.^{۶۹}

برخی دیگر، حیات طیب را حیات برزخی دانسته‌اند.^{۷۰} علامه طباطبایی پس از نقل این قول می‌افزاید: شاید وجه تخصیص حیات طیبه به برزخ این است که صاحب این قول، ذیل آیه را حمل کرده به جنّت آخرت. بنابراین، برای ظرف تحقق حیات طیبه جز برزخ چیزی به نظرش نرسیده است.^{۷۱}

گروه سوم، ظرف تحقق حیات طیبه را همین دنیا دانسته‌اند؛ لیکن در ویژگیها و شاخصه‌های آن نظرات گوناگونی ابراز داشته‌اند. برخی حیات دنیوی توأم با قناعت و رضا را مصداق آن دانسته و آن را پاکیزه‌ترین زندگی بر شمرده‌اند.^{۷۲}

منشأ این قول شاید دو روایت است که از رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در تفسیر حیات طیبه در آیه ۹۷ سوره نحل نقل کرده‌اند. از رسول خدا (ص) نقل است که: «إِنَّهَا الْقَنَاعَةُ وَالرِّضَا بِقِسْمِ اللَّهِ؛ حیات طیبه عبارت است از قناعت و رضا به نصیب و قسمت الهی.»^{۷۳} و امیر مؤمنان (ع) در پاسخ کسی که از معنای حیات طیبه در آیه یاد شده پرسید، فرمود: «هِيَ الْقَنَاعَةُ؛ آن قناعت است.»^{۷۴}

برخی دیگر، شاخصه آن را رزق حلال دانسته‌اند که در قیامت عقابی بر آن نیست.^{۷۵} وجوه دیگری نیز ذکر شده است.^{۷۶}

می‌توان گفت آنچه در تفسیر حیات طیبه در دنیا ذکر شده است، هر یک از مصادیق آن به شمار می‌رود نه آنکه حیات طیبه منحصر به آن است؛ زیرا مفهوم حیات طیبه آنچنان وسیع و گسترده است که همه اینها و غیر اینها را دربرمی‌گیرد. زندگی پاکیزه یعنی زندگی دور از آلودگیها، ظلمها، خیانتها، عداوتها، اسارتها، ذلتها و انواع نگرانیها، رنجها و ملالتهایی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد.

اما اینکه ظرف تحقق چنین زندگی‌ای دنیا است یا آخرت، شاید بتوان جمله پایانی آیه، یعنی «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را که سخن از جزا و پاداش الهی به نحو احسن آمده است، قرینه‌ای بر این مطلب گرفت که حیات طیبه مربوط به دنیا و جزای احسن مربوط به آخرت است.

راههای دستیابی به حیات طیبه

پیش از این گفتیم که رسول خدا (ص) همه انسانها را به حیات فراخوانده است و نیز بیان شد که حیات مورد نظر پیامبر (ص)، حیات دینی است؛ یعنی حیاتی است که رهاورد دین است و در سوره مبارکه نحل از آن به «حیات طیبه» تعبیر شده است. اینک این پرسش مطرح است که راه دستیابی به چنین حیاتی چیست و چگونه می‌توان بدان نائل شد؟

قرآن کریم راه وصول و نیل به «حیات طیبه» را نیز بیان کرده است. در آیه ۹۷ سوره نحل از دو عامل اساسی نام می‌برد: ایمان به خدا و عمل صالح؛ یعنی هر کس کار صالح بکند - خواه مرد

و یا زن - و مؤمن باشد خدای متعال به او حیات طیب و پاکیزه عطا می‌کند. بنابراین، برای وصول به حیات طیب، دو زمینه و دو حُسن لازم است: نخست حسن فعلی (عمل صالح) و دیگری حسن فاعلی (ایمان). به تعبیر دیگر، کار خوب ریشه گرفته از باور خوب.

بر این اساس، اگر کسی مؤمن باشد ولی عمل صالح به جای نیاورد و به همان ایمان بدون عمل اکتفا کند، یا عکس آن باشد؛ یعنی کار صالح انجام دهد، ولی مؤمن نباشد، به حیات طیب راه نمی‌یابد.

منظور از ایمان، ایمان به مبدأ و معاد و به تعبیر دیگر، اعتقاد به خدا و قیامت است؛ چنان که در آیه‌ای دیگر در کنار ایمان به خدا ایمان به معاد نیز ذکر شده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.^{۷۷}

در حقیقت، کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند، و ترسایان و صابثان، هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشت و کار شایسته کرد، اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.

در آیه ۹۷ سوره نحل برای دستیابی به حیات طیبه دو عامل آمده است با تأکید بر نفی جنسیت و اینک این آیه از سه عامل با تأکید بر نفی ملیت و مذهب یاد کرده است: هر کس با هر عقیده و مرامی در صورت برخوردار بودن از این سه ویژگی (ایمان به خدا، ایمان به معاد و کار شایسته) مشمول «لهم اجرهم عند ربهم» و «لا خوف علیهم و لا هم یحزنون» خواهد بود که همان ویژگیها و شاخصه‌های حیات طیبه است.

مراد از «عمل صالح» در کاربرد قرآن کریم، عملی است که مطابق با وحی و آموزه‌های دینی است و رهاورد نبوت و رسالت - یعنی دین - تلقی می‌گردد. علامه طباطبایی می‌فرماید:

عمل صالح آن است که منطبق با اسلام باشد؛ در هر سرزمینی، در هر زمانی، در هر اقلیمی و در هر دوره‌ای.^{۷۸}

ایشان در جایی دیگر و در بیان مفصل‌تر می‌نویسد:

هر چند صلاحیت عمل در قرآن بیان نشده که چیست؟ لیکن از آثاری که برای آن ذکر شده معنای آن روشن است. از جمله: عمل صالح، عملی است که شایستگی برای توجه و تقرب به خدای متعال داشته باشد. چنان که خداوند می‌فرماید: «صَبِّرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ؛ برای به دست

آوردن خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند»^{۷۹} و نیز می‌فرماید: «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا نَيْفَاءً وَجِهَ اللَّهِ؛ و انفاق نمی‌کنید مگر برای طلب خشنودی خدا»^{۸۰} اثر دیگر عمل صالح آن است که صلاحیت برای ثواب دادن در مقابلش دارد؛ چنان که می‌فرماید: «ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا؛ برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است»^{۸۱}

اثر دیگر آن است که کلمه طیب را به سوی خدا بالا می‌برد؛ چنان که فرمود: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ؛ سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد»^{۸۲}

از این آثاری که به عمل صالح نسبت داده شده فهمیده می‌شود که صلاح عمل به معنای آمادگی و شایستگی آن برای تلبس به لباس کرامت است و در بالا رفتن و صعود کلمه طیب به سوی خداوند مدد می‌رساند^{۸۳}...

رهاوردهای حیات طیبه

زندگی طیب برای صاحبش چه رهاوردی دارد؟ با مراجعه به قرآن کریم می‌توان برای آن چند رهاورد مهم برشمرد:

۱. جاودانگی: کسی که جانش به حیات طیبه زنده شود، جاودانه می‌گردد و از ابدیت برخوردار خواهد شد؛ چون از نعمت حضور «عندالله» بهره‌مند می‌گردد. زوال و نابودی معلول حرکت و دگرگونی است. وقتی انسان در پرتو برخورداری از حیات طیبه، جهان طبیعت را پشت سر بگذارد و به عالم وراء طبیعت عروج کند، دیگر محکوم قانون حرکت و زوال و مرگ نیست. آن که به حصن جاوید «عندالله» راه پیدا کرد، از نفاذ و دگرگونی و مرگ مصون است؛ چون از سرچشمه بقا آب حیات نوشیده است. خداوند در سوره نحل قبل از آیه حیات طیب می‌فرماید:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.^{۸۴}

آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است.

در بیان معروف امیر مؤمنان (ع) خطاب به کمیل آمده است:

هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَخْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.^{۸۵}

مال اندوزان مرده‌اند، در حالی که هنوز زنده‌اند، و دانشمندان تا جهان برپاست باقی‌اند؛ اجسادشان از میان می‌رود ولی تجلیات و آثار شخصیتشان در دلها موجود است.

در این کلام شریف، از حیات افرادی که تنها به مادیات و مال اندوزی می‌اندیشند و بهره‌ای از حیات طیب ندارند به «مرگ» تعبیر شده است. در مقابل، برای عالمان با عمل که به حیات طیب دست یافته‌اند، تعبیر زندگان جاوید آمده است، گرچه تشنان بمیرد و جسم آنان در میان مردم نباشد. و درباره اهل بیت عصمت و طهارت به نقل از پیامبر (ص) آمده است:

إِنَّهُ يَوْتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَىٰ مِنْ بَلَىٰ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ. ^{۸۶}

از ما آن که می‌میرد، به ظاهر مرده است؛ ولی در حقیقت نمرده است، و به ظاهر پوسیده و در واقع نپوسیده است.

حیات طبیعی پیشوایان دینی چون دیگران زوال‌پذیر است. آنان چون همه مردم در این عرصه می‌میرند؛ اما حیات طیب آنان به زوال و کهنگی و فرسودگی نمی‌گراید. آنچه از بین رفتنی و زوال‌پذیر است، جسم و کالبد است. در حریم حیات طیب فرسودگی و زوال راهی ندارد. این یکی از ثمرات ارزشمند حیات طیب است.

۲. **پرباری و سودمندی:** اثر و رهاورد مهم دیگر حیات طیب، پربار بودن و سودمندی آن برای همگان است. خداوند این میوه شیرین و همیشه در دسترس را در قالب کلمه طیب‌ای که آن را به «شجره طیب» مثل می‌زند، به ما نشان داده است:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا. ^{۸۷}

آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.

در این آیه شریفه سخن طیب و جریان کلام پاکیزه، همانند درخت پاکیزه‌ای است که اصلی ثابت دارد و فرعی که نمو کرده و به بلندای فضا و آسمان سرکشیده است. این درخت طیب نه از درون می‌پوسد و نه از بیرون آسیب می‌پذیرد.

درخت طیب دارای ریشه‌ای ثابت و اصلی پایدار است و در پرتو این ثبات و پایداری همه هستی‌اش پاکیزه است و مانعی برای رشد آن وجود ندارد. به عبارت دیگر، هم اقتضای رشد دارد و هم مانعی بر سر راهش نیست. از این رو، پیوسته در حال رشد و ثمردهی است و محدود به زمان نیست. زمانی که در دسترس است میوه می‌دهد، زمانی که رشدی میانگین دارد میوه

می دهد و زمانی هم که اوج می گیرد و از دسترس خاکشینان فاصله می گیرد، باز هم میوه می دهد؛ آن سان که درختان بهشتی میوه می دهند: «أَكْلُهَا دَائِمٌ؛ خوراکیها و خوردنیهای بهشت همیشه است.»^{۸۸}

اینکه وجود معصومین (ع) هم در جهان طبیعت برای انسانها سودمند است، هم در ماورای طبیعت برای فرشتگان و هم در ملکوت اعلی برای مقرّبین، ریشه اش این است که آنان دارای اصلی ثابت و شاخه هایی برافراشته در بلندای آسمان عبودیت اند.^{۸۹}

۳. فرجام نیک: قرآن کریم مآب و مرجع همگان - اعمّ از خوب و بد - را خدای سبحان می داند؛ لیکن برای برخی مآب خوب و برای برخی دیگر مآب بد. به عنوان نمونه، درباره حضرت داوود (ع) پس از بیان سرگذشت او در سوره ص می فرماید:

وَإِنَّ لَكَ عِنْدَنَا لُزْلِيًّا وَحُسْنَ مَآبٍ.^{۹۰}

و در حقیقت، برای او پیش ما تقرّب و فرجامی خوش خواهد بود.

در آیه ۴۰ سوره یاد شده، همین عبارت درباره حضرت سلیمان آمده است و در آیه ۴۹ همین سوره پس از یادکرد شماری از پیامبران به طور کلی درباره متقین آمده است:

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ.

این یادکردی است، و قطعاً برای پرهیزگاران فرجامی نیک است.

این آیه اختصاص به یکی از انبیا و اولیای الهی ندارد؛ بلکه همه تقوایبشگان را دربر می گیرد. همین بازگشت و مآب اگر به تبهکاران و طایغان نسبت داده شود، «شرّ مآب» می گردد:

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاعِينَ لَشَرَّ مَآبٍ.^{۹۱}

این است [حال بهشتیان] و [اما] برای طغیانگران قطعاً بد فرجامی است.

بنابراین، همه انسانها بازگشت و مرجع و معاد دارند؛ اما همه در این بازگشت یکسان نیستند؛ بلکه افراد مؤمن و نیکوکار بازگشتی نیک و بدکاران و طغیانگران، فرجامی بد و شرّ دارند. از جمله کسانی که فرجامی نیک دارند آنانند که در پرتو ایمان و عمل صالح به حیات طیّبه راه یافته اند:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنَ مَآبٍ.^{۹۲}

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند، زندگانی پاک تر و فرجامی نیکو برای ایشان است.

واژه «طوبی» - چنان که گذشت - مؤنث «طیب» به معنای پاکیزه تر و طیب تر، صفت تفضیلی برای موصوفی محذوف - مانند حیات، عاقبت و یا شجره و مانند آن - است. معنای آیه شریفه چنین است که مؤمنانی که دارای عمل صالح اند، از بهترین و پاک ترین زندگیا و نیز فرجام نیکو بهره مندند.

در این آیه نیز، همچون آیه ۹۷ سوره نحل، می توان به قرینه تقابلی «طوبی» با «مآب» که مربوط به آخرت است، مراد از طوبی و پاک ترین زندگی را زندگی برتر و پاک تر دنیوی دانست. «طوبی لهم» یعنی حیات طیبه برتر و کاملی برای ایشان است و خدای سبحان برترین و پاک ترین زندگی را در این دنیا به آنان عطا می کند. در آخرت نیز فرجامی نیکو و خوش آیند در انتظار آنان است.

۴. روشن بینی: بصیرت و روشندلی، دیگر رهاورد ارزشمند و گره گشای حیات طیبه است. پیش از این^{۹۳} به آیه ۱۲۲ سوره مبارکه انعام اشاره کردیم. مفاد آیه یاد شده این است که کسی که خداوند او را به حیات دینی و معنوی زنده گردانیده، از نور الهی برخوردار است و در پرتو آن نور می تواند مسیر صحیح حرکت را در جامعه و بین مردم برگزیند. ایمان به خدا و اجرای تعالیم پیامبر (ص) بینش و درک ویژه ای به انسان می بخشد و روشن بینی خاصی به او می دهد و افق دیدار را از زندگی محدود مادی این جهان فراتر می برد و به عالم و فضایی فوق العاده وسیع می رساند. بدین روی، هیچ گاه در زندگی در ظلمت بن بست و سردرگمی فرو نمی رود.

آفتها و آسیبهای حیات طیبه

در یک نگاه کلی می توان گفت هر آنچه موجودیت حیات طیبیه و زندگی پاکیزه آدمی را به خطر اندازد و زمینه ساز یا عامل مرگ دل و قلب انسان گردد و زندگی انسانی او را به حیات حیوانی تنزل دهد، برای حیات طیبیه آسیب به شمار می رود. کانون حیات و مرگ در این مرتبه از زندگی، قلب و روح انسان است. از این رو در روایات اسلامی از حیات روحانی و انسانی به «حیات قلب» تعبیر شده است که منظور همان روح و عقل و عواطف انسان است و قرآن در دو جا از آن به «قلب سلیم» یاد کرده است^{۹۴} که مراد، دل پاک و پیراسته از شک و شرک و نفاق و ریاست.*

* از رسول خدا (ص) پرسیدند قلب سلیم چیست؟ فرمود: «دَبْرٌ بِلَا شَكِّ وَ هَوًیٌّ وَ عَمَلٌ بِلَا سَمْعَةٍ وَ رِبَاةٌ؛ اعتقاد عاری از شک و هوای نفس و عمل بدون شک و ریا.» (مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۳). نیز از امام صادق (ع) درباره آیه ۸۹ سوره شعرا پرسیدند، فرمود: «الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ؛ آن قلبی که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که هیچ کس [و هیچ چیزی] غیر از خدا در آن نباشد و هر دلی که در آن شک و شرک باشد ساقط است [و قلب سلیم نیست].» (کافی، ج ۲، ص ۱۶).

البته در آیات و روایات، حالات و ویژگیهای مثبت دیگری نیز - همچون اطمینان^{۹۵}، انشراح^{۹۶} و طهارت^{۹۷} برای قلب ذکر شده که فعلاً مورد بحث ما نیست. در مقابل، حالات و ویژگیهای منفی‌ای نیز برای قلب برشمرده شده که به موضوع آسیب‌شناسی آن برمی‌گردد؛ مانند طبع قلب (= مهر زدن بر قلب)، ختم قلب، کوردلی، حجاب قلب، زغ قلب (= کجی و انحراف دل)، قساوت قلب، مرض قلب و مرگ قلب.

آسیبهایی که سلامت قلب و حیات طیبه دل را تهدید می‌کند و موجب می‌شود قلب به یکی از آفت‌های یاد شده دچار گردد و در نهایت بمیرد، به دو نوع کلی تقسیم می‌شود: آسیبهای درونی و آسیبهای بیرونی. آسیبهای درونی نیز به دو بخش اعتقادی و نفسانی یا جوانحی و عملی و یا جوارحی تقسیم می‌گردد که به اختصار به نمونه‌هایی از هر کدام اشاره می‌کنیم.

۱. اعتقادات، صفات و خصلتهای روحی و اخلاقی

۱ - ۱. کفر به خدا و تکذیب پیامبران: قرآن کریم در چندین آیه، کفر به خدا، آمیخته با لجاجت و عناد و دشمنی، همچنین ارتداد و بازگشت از اسلام به کفر را دو عامل اساسی مهر نهادن و برده افکندن بر دل آدمی می‌داند. به عنوان نمونه در آیه ذیل:

تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ يَطْعُمُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ.^{۹۸}

این آبادیهایی است که برخی اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم. در حقیقت، پیامبرانشان دلائل روشن برایشان آوردند، اما آنان به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند [باز] ایمان نمی‌آوردند. این گونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد.

پس از اشاره به سرگذشت چند گروه از اقوام پیشین، از قبیل: قوم نوح، هود، صالح و لوط که بر اثر تکذیب آیات الهی گرفتار عذاب شدند، می‌فرماید: این اقوامی که ما اخبارشان را برای تو باز می‌گویم، کسانی نبودند که بر آنان اتمام حجت نشده باشد، بلکه پیامبران با دلائل روشن سراغ آنان آمدند؛ لیکن بر اثر لجاجت و عناد بر کفر خود پای فشردند و همین سبب شد که خدا بر دل‌هایشان مهر زند و نیروی تشخیص را از آنان بگیرد.

۱ - ۲. هواپرستی: کسانی که هوای نفس خویش را به عنوان معبود خود برگزیده، و هستی خود را در پای آن قربانی می‌کنند، به دست خود بر دل خویش مهر می‌نهند و از هدایت الهی محروم می‌گردند. به این آیه توجه کنید:

أَقْرَأْتِ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ.^{۹۹}

پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را با آگاهی [براینکه شایسته هدایت نیست] گمراه ساخته و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟ پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

روایات نیز در این باب فراوان است. از جمله، سخن معروف نقل شده از رسول خدا(ص) و امیر مؤمنان(ع): «فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ اَمَا پیروی از هوس، انسان را از حق بازمی‌دارد»^{۱۰۰} یا جمله نورانی دیگر از حضرت علی(ع): «أَفَقَةُ الْعَقْلِ الْهَوَىٰ؛ آفت عقل، هواپرستی است»^{۱۰۱}

۱ - ۳. دنیادوستی: دنیادوستی نیز آفت مهم دیگری است که بر سر راه حیات طیبه قرار دارد و مجاری اندیشه، تفکر و تعقل انسان را می‌بندد؛ خواه در ثروت اندوزی و تکاثر مال تجلی پیدا کند همچون قارون، یا در مقام و جاه، مانند فرعون و یا دیگر مظاهر شهوانی و مادی. حب دنیا در همه مظاهرش طوفانی را می‌ماند که در جان انسان می‌وزد و تعادل همه مشاعر آدمی را بر هم می‌زند:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.^{۱۰۲}

زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنان خود غافلان‌اند.

۱ - ۴. کبر و غرور: روحیه استکباری و خودبزرگ‌بینی، آفت دیگری است که در برابر حق و حیات طیبه، پرده‌ای ظلمانی بر اندیشه و خرد انسان می‌افکند و قدرت تشخیص را از او می‌گیرد. کار انسان متکبر و سرمست قدرت بر اثر لجاجت و عناد در برابر حق به جایی می‌رسد که قلبش همچون ظرف در بسته‌ای می‌گردد که هیچ محتوای جان‌پروری به درون آن راه نمی‌یابد. این حقیقتی است که آیه زیر به آن اشاره دارد.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا.^{۱۰۳}

کسانی که درباره آیات خدا-بی‌آنکه حجتی به آنان رسیده باشد-مجادله می‌کنند، [این ستیزه] نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند [مایه] عداوت بزرگی است. این گونه، خدا بر دل هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد.

بر پایه این آیه شریفه، تکبّر و تجاوزگری و زورگویی، موجب محرومیت از درک صحیح حقایق الهی و مانع از پذیرش آن می‌شود.

در سخن از امیر مؤمنان (ع)، تکبّر بدترین و خطرناک‌ترین آفت عقل دانسته شده است: «شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ الْكِبْرُ»؛ بدترین آفت عقل، تکبّر است.»

۱- ۵. نفاق: سیزده آیه از اوائل سوره بقره به موضوع نفاق و عملکرد و ویژگیهای منافقان اختصاص دارد و با تعبیراتی گویا و دقیق از منویات آنان پرده برمی‌دارد. بیمار دلی، از دست دادن قدرت فهم و درک حقایق، گرفتاری در دام انبوه ظلمتها، از جمله ظلمت‌گری، لالی و کوری (فقدان شناخت) و سفاهت از ویژگیهایی است که در این آیات برای منافقان برشمرده شده و منشأ همه آنها نفاق دانسته شده است.

۲. گناهان

گناهان ضمن آنکه موجب عقوبت و کیفر اخروی می‌شوند، در این جهان نیز تبعات و آثار سوئی برای نفس و روح آدمی دارند. از مهم‌ترین این آثار، از بین بردن یا تضعیف حس تشخیص و درک انسان و به خطر انداختن سلامت فکر و اندیشه اوست.

گناه، همانند ویروس خطرناکی است که با نفوذ در روح انسان، سلامت آن را به خطر می‌اندازد و با پیشرفت و گسترش ابعاد آن در آینه دل، پرده غفلت و بی‌خبری و حجاب ظلمت و تاریکی بر همه فضای دل سایه می‌افکند و نور علم و حس تشخیص را از آدمی می‌گیرد و کارش به جایی می‌رسد که در عین داشتن چشم، نمی‌بیند و در عین داشتن گوش، نمی‌شنود و با داشتن قلب، درک نمی‌کند؛ گویی در بجه روح او بر روی همه حقایق بسته است و این همان مرگ دل است. در حدیثی از رسول گرامی اسلام (ص) آمده است:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا آذَنَ ذَنْبًا نَكَثَ فِي قَلْبِهِ نُكْثَةً سَوْدَاءَ فَإِنْ ثَابَ وَاسْتَعْفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَتْ زَادَتْ حَتَّى تَغْلُو قَلْبُهُ فَذَلِكَ الرَّيْنُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ۱۰۵

چون بنده گناه می‌کند، لکه سیاهی بر قلب او می‌نشیند. اگر توبه کند و با استغفار از گناه دست بردارد، قلبش پاک می‌شود و اگر باز هم به گناه برگردد، سیاهی فزونی می‌یابد، چندان که بر قلبش چیره می‌گردد. این همان زنگاری است که در آیه «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» به آن اشاره شده است.

در روایتی دیگر از آن حضرت می‌خوانیم:

الطَّائِعُ مُطَاعٌ بِفَاقِمَةِ الْعِزِّ فَإِذَا انْتَهَكَ الْحُرْمَةَ وَعَمِلَ بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَأَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بَعَثَ اللَّهُ
الطَّائِعَ قَطِيعَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَعْقِلُ بَعْدَ ذَلِكَ شَيْئاً.^{۱۰۶}

مهر خداوند به ستون عرش آویخته است. هنگامی که هتک حرمت و عمل به گناهان و جرئت در برابر خداوند متعال صورت گیرد، خداوند [فرشته] مهر کننده را می فرستد تا مهر بر قلب او زَند و پس از آن، او دیگر چیزی درک نخواهد کرد.

۳. آسیبهای بیرونی

منظور از آفتها و آسیبهای بیرونی، آسیبهایی است ماورای صفات و اعمال خود انسان که بر عقل و درک و حسّ تشخیص او اثر می گذارد و حیات طیّبه را به مخاطره می اندازد. آفتها و آسیبهای بیرونی همچون صفات و خصلتهای درونی، متعدد است و طیف وسیعی از آفتها را تشکیل می دهد؛ آفتهایی همچون: رهبران فاسد و گمراه، دوستان منحرف و ناباب، تبلیغات مسموم، محیط فاسد و وسوسه های شیطانی جنّ و انس که ما برای رعایت اختصار تنها به عامل آخری اشاره می کنیم. شیطان برخلاف پندار بعضی، نام خاص برای ابلیس نیست؛ بلکه مفهومی عام دارد و «اسم جنس» است و شامل هر موجود متمرّد و طغیانگر و منحرف کننده ای می شود؛ خواه از جنّ باشد یا انسان. قرآن کریم در مقام معرفی دشمنان پیامبران می فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ
غُرُورًا.^{۱۰۷}

و بدین سان برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جنّ برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می کنند.

الفئات شیطانی برای فریب مؤمنان و بازداشتن آنان از صراط مستقیم گاه با تعبیر «هَمَزَات»^{۱۰۸} آمده که جمع «هَمَزَه» به معنای دفع و تحریک با شدت است و منظور، به شدت راندن و تحریک کردن بندگان به سوی گناه و عمل زشت است.

در روایتی، در تفسیر همزات شیطانی آمده است: «هُوَ مَا يَعْجُ فِي قَلْبِكَ مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ؛ منظور از آن، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو راه پیدا می کند».^{۱۰۹}

و گاه با تعبیر «تسویل»^{۱۱۰} - از ماده سَوَّلَ به معنای حاجت و آرزوی نفسانی - که منظور تزئین چیزی به گونه ای است که نفس بدان راغب گردد و نیز نشان دادن زشتیها در قالبها و

چهره‌های زیباست. شیطان با تسویلات خود، زشتیها را در نظر انسان، زیبا جلوه می‌دهد و نفس آدمی را بدان متمایل می‌کند و از این طریق او را فریب داده و منحرف می‌سازد.

تعبیر دیگر از القائنات شیطان، «وسوسه» است.^{۱۱۱} وسوسه از «وسواس» در اصل به معنای صدای آهسته‌ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی‌خیزد، سپس به هر صدای آهسته گفته شده و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پدید می‌آید و صدای آهسته‌ای را می‌ماند که در گوش آدمی فرومی‌خوانند، اطلاق گردیده است.^{۱۱۲} از مجموع آیات یاد شده برمی‌آید که:

۱. همه انسانها حتی پیامبران در معرض هجوم وسوسه‌های شیاطین هستند: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ؛ و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیطانها به تو پناه می‌برم.»^{۱۱۳}

۲. وسوسه، تزئین و القای آرمانهای دروغین، ابزار شیاطین است برای انحراف انسانها که سبب رویگردانی از حق و بازگشت از دین می‌گردد.

۳. شیطان، موجودی بس وسوسه‌گر و پنهان‌کار است که پس از القای فکر پلید در انسان، خود را کنار کشیده، متواری می‌گردد. این معنا از واژه «خَنَاس» برمی‌آید که صفت «وسواس» قرار گرفته و در لغت به معانی عقب‌نشینی کردن، بازگشت، متواری و غایب شدن آمده است.^{۱۱۴} براساس این معانی، شیطان پس از هر وسوسه، خود را عقب کشیده، پنهان می‌شود تا آن وسوسه مؤثر افتد و زمینه را برای وسوسه بعدی فراهم سازد.

در روایتی از پیامبر (ص) آمده است: «شیطان پوزه خود را بر قلب آدمیزاد قرار می‌دهد. اگر او به یاد خدا افتد، شیطان عقب می‌کشد و پنهان می‌گردد و اگر خدا را فراموش کند، قلب او را می‌ریاید و این است وسواس خَنَاس.»^{۱۱۵}

شیاطین هم خود مخفی‌اند و هم فریبکارها و القائنات آنها مخفی است و این هشدار است به همه پویندگان و رهروان راه حق که منتظر نباشند دشمنان خود را همیشه آشکارا بازیابند یا توطئه‌های آنها را در شکل و گونه انحرافی مشاهده کنند. آنها به تعبیر قرآن «وسواس خَنَاس» اند. ماهیت کار آنها حقه و دروغ و نیرنگ و ریاکاری و ظاهرسازی و ارائه باطل در چهره و لباس حق است.

ظاهرسازی و شبیه‌نمایی شیاطین به قدری ماهرانه است که حتی افراد برخوردار از عقل و شعور و قدرت استدلال نیز در معرض خطر قرار دارند. قرآن کریم در مقام بیان علت هلاکت قوم عاد و ثمود می‌فرماید:

وَزَيْنَٰهُمْ الشَّيْطَانُ أَغْنَاهُمْ فَصَدَّوْهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ.^{۱۱۶}

و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت در حالی که [برای شناخت حق و باطل] بصیرت داشتند.

از این آیه شریفه برمی آید که قوم عاد و ثمود قبل از گمراه شدن، مردمی آگاه و بصیر بودند؛ ولی شیطان با زیبا جلوه دادن اعمال زشت ایشان، آنان را از راه خدا بازداشت و به گمراهی کشاند.

نتیجه

از بدیهی‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مفاهیم، مفهوم «حیات» است. هر کس از زاویه‌ای بدان نگرسته و تعریفی از آن ارائه کرده است. حیات همچون «وجود» دارای مراتب و درجاتی است. حیات نباتی، حیات حیوانی و حیات انسانی هر کدام مرتبه‌ای از حیات هستند.

قرآن، واژه «حیات» را درباره خدا، انسان، زمین و نباتات و نیز روز رستاخیز به کار برده است با این تفاوت که برای خدا از واژه «حی» و برای ما سوی الله از کلمه «احیاء» و «حیوان» بهره جسته است. مراد از «احیاء»، یا انتقال از حالت جماد به زندگی گیاهی یا زیستی است و یا انتقال از حالت پست‌تر حیات به حالت عالی‌تر آن.

از منظر قرآن، ارزش حیات همچون ارزش و برتری نور است بر ظلمت و بینایی است بر نابینایی. بدین روی، در آیاتی، از حیات به عنوان یکی از ادله خداشناسی یاد کرده و آن را مایه امتحان و آزمایش بندگان خدا شمرده است.

قرآن کریم در قلمرو حیات ما سوی الله، بیش‌ترین اهتمام را به حیات انسانی داده است. در قرآن از مرتبه نازل حیات انسانی به حیات دنیا تعبیر و برای آن پنج مشخصه بیان شده است: لهو، لعب، زینت، تفاخر و تکاثر در اموال و اولاد.

رسالت اساسی انبیای الهی رها ساختن انسان از این مرتبه پست از حیات و رساندن او به زندگی پاک و پاینده است که قرآن از آن به «حیات طیبه» تعبیر کرده است.

از نگاه قرآن راهیابی به چنین حیاتی برای همه امکان‌پذیر است و هیچ شرطی جز ایمان به خدا و پیامبر (ص) و روز قیامت و انجام دادن اعمال نیک نشأت گرفته از ایمان ندارد و در صورت تحقق آن، رهاوردهای ارزشمندی همچون جاودانگی، ثمردهی و سودمندی، روشن بینی و فرجام نیک برای صاحبش به ارمغان می‌آورد، به شرط آنکه در روند تکاملی خود دستخوش آسیبها و آفت‌های بازدارنده و تباه کننده نگردد.

مهم‌ترین آسیبهای تهدید کننده حیات طیبه دل (اعم از آسیبهای درونی و بیرونی) عبارت است از کفر به خدا و تکذیب پیامبران، هواپرستی، دنیاپرستی، کبر و غرور، نفاق، گناهان و شیطان.

بی نوشتها:

۱. گنجینه الاسرار، عمان سامان، ص ۷۳ و ۷۴، انتشارات کتابفروشی محمودی.
۲. المفردات، راغب اصفهانی، واژه حق.
۳. مؤمنون (۲۳)، آیه ۳۷.
۴. بقره (۲)، آیه ۲۵۵.
۵. مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۶۱.
۶. التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۴۶۶.
۷. المیزان، ج ۱۰، ص ۵۱ و ۵۲ با تلخیص و ترجمه آزاد.
۸. فرقان (۲۵)، آیه ۵۸.
۹. بقره (۲)، آیه ۲۵۵.
۱۰. حدید (۵۷)، آیه ۱۷.
۱۱. فضلت (۴۱)، آیه ۳۹.
۱۲. انفال (۸)، آیه ۲۴.
۱۳. فجر (۸۹)، آیه ۲۴.
۱۴. فاطر (۳۵)، آیات ۱۹ - ۲۲.
۱۵. رعد (۱۳)، آیه ۲۶.
۱۶. انبیاء (۲۱)، آیه ۳۵.
۱۷. برای نمونه ر. ک. آیات ۴۱ سورة نجم (۵۳)، ۴۴، سورة روم (۲۰)، ۴۶ سورة سجده (۳۲).
۱۸. عصر (۱۰۳)، آیات ۱ - ۳.
۱۹. ملک (۶۷)، آیه ۲: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا».
۲۰. بقره (۲)، آیه ۲۵۸.
۲۱. همان.
۲۲. حج (۲۲)، آیه ۷۳.
۲۳. آل عمران (۳)، آیه ۴۹ و مائده (۵)، آیه ۱۱۰.
۲۴. برگرفته از تفسیر موضوعی، جوادی آملی، ج ۲، ص ۳۹۵ - ۴۰۰.
۲۵. سجده (۳۲)، آیه ۲۷.
۲۶. حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۱۵.
۲۷. روم (۳۰)، آیه ۳۰.
۲۸. حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۱۷.
۲۹. بقره (۲)، آیه ۱۵۴ و آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹.
۳۰. نمل (۲۷)، آیه ۸۰ و روم (۳۰)، آیه ۵۲.
۳۱. ر. ک. فاطر (۳۵)، آیات ۲۷ و ۲۸.
۳۲. یس (۳۶)، آیه ۷۰.
۳۳. ق (۵۰)، آیه ۳۷.
۳۴. حدید (۵۷)، آیه ۲۰.
۳۵. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۲، واژه دنیا.
۳۶. المفردات، واژه دنا.
۳۷. ر. ک. انعام (۶)، آیه ۳۲؛ عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۴؛ محمد (۴۷)، آیه ۳۶.
۳۸. جمعه (۶۲)، آیه ۲.
۳۹. اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۴۰. الرحمن (۵۶)، آیات ۱ - ۴.
۴۱. دخان (۴۴)، آیه ۳۸.
۴۲. مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۱۵.
۴۳. برگرفته از فلسفه انقلاب اسلامی، جلال الدین فارسی، ص ۱۲۰ - ۱۲۷.
۴۴. شتی معوی، جلال الدین محمد بلخی رومی، به تصحیح رضائی، ص ۶۸، سطر ۴.
۴۵. انفال (۸)، آیه ۲۴.
۴۶. همان، آیه ۲۱.
۴۷. آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹.
۴۸. نحل (۱۶)، آیه ۹۷.
۴۹. نجم (۵۳)، آیات ۳۹ - ۴۱.
۵۰. رعد (۱۳)، آیه ۲۹.
۵۱. التاموس المحيط، واژه طاب.
۵۲. انعام (۶)، آیه ۱۲۲.
۵۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۴۱، حدیث ۹۶۰۵.
۵۴. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵، حدیث ۱۳، نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۶۳، حدیث ۲۷۰.
۵۵. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.
۵۶. المفردات، راغب اصفهانی، واژه حکم.
۵۷. همان، واژه وعظ.
۵۸. فصلت (۴۱)، آیه ۵۳.
۵۹. نحل (۱۶)، آیه ۷۰: خداوند شما را آفرید، سپس شما را می‌میراند.
۶۰. قیامت (۷۵)، آیه ۳۶: آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟!.
۶۱. حجر (۱۵)، آیات ۹۲ و ۹۳: به پروردگارت سوگند، از همه آنها سؤال خواهیم کرد؛ از آنچه عمل می‌کند.
۶۲. مائده (۵)، آیه ۳۳.
۶۳. همان، آیه ۳۲.
۶۴. المفردات، راغب اصفهانی، واژه طیب. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۶۵. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، مصطفوی، ج ۷، ص ۱۵۱.
۶۶. این حیات از آیات شریفه «وَ اَيُّدُنَا بِرُوحِ الْقُدِّسِ» (بقره / ۲۵۳) و «كذلك اوحينا اليك روحاً من امرنا» (شوری / ۵۲) قابل استفاده است.
۶۷. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.
۶۸. همان، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.
۶۹. ر. ک. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۰، ص ۱۱۳، روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲۶ به نقل از ابن جریر.
۷۰. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲۶، به نقل از شریک.
۷۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۳.
۷۲. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲۷، به نقل از ابن عباس، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۸۴ به نقل از وهب و حسن.
۷۳. مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۹۳، نورالثقلین، ج ۳، ص ۸۴، حدیث ۲۱۶.
۷۴. نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، کلمات قصار ۲۲۹.
۷۵. روح المعانی، ج ۱۴، ص ۲۲۷، به نقل از ضحاک.
۷۶. برای آگاهی بیشتر ر. ک. المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۳ و تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۴.
۷۷. بقره (۲)، آیه ۶۲.
۷۸. تفسیر موضوعی، جوادی آملی، ج ۱، ص ۹۷.

۷۹. رعد (۱۳)، آیه ۲۲.
۸۰. بقره (۲)، آیه ۲۷۲.
۸۱. قصص (۲۸)، آیه ۸۰.
۸۲. فاطر (۳۵)، آیه ۱۰.
۸۳. المیزان، ج ۱، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.
۸۴. نحل (۱۶)، آیه ۹۶.
۸۵. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۷.
۸۶. نهج البلاغه، با ترجمه فولادوند، خطبه ۸۶.
۸۷. ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۴ و ۲۵.
۸۸. رعد (۱۳)، آیه ۳۵.
۸۹. برگرفته از تفسیر موضوعی، جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۹۲.
۹۰. ص (۳۸)، آیه ۲۵.
۹۱. همان، آیه ۵۵.
۹۲. رعد (۱۳)، آیه ۲۹.
۹۳. در ضمن آیات مربوط به حیات طیبه.
۹۴. یکی در سوره صافات (۳۷)، آیه ۸۴ درباره حضرت ابراهیم و دیگری در سوره شعراء (۲۶)، آیه ۸۹.
۹۵. ر. ک. رعد (۱۳)، آیه ۲۸؛ فتح (۴۸)، آیه ۴؛ فجر (۸۹)، آیات ۲۷ و ۲۸.
۹۶. ر. ک. انعام (۶)، آیه ۱۲۵؛ انشراح (۹۴)، آیه ۱.
۹۷. ر. ک. احزاب (۳۳)، آیه ۳۳ و ۵۳؛ مائده (۵)، آیه ۴۱؛ توبه (۹)، آیه ۱۰۸.
۹۸. اعراف (۷)، آیه ۱۰۱.
۹۹. جاثیه (۴۵)، آیه ۲۳.
۱۰۰. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۷۵، نهج البلاغه، خ ۴۲.
۱۰۱. غررالحکم، فصل ۱۶، ص ۳۰۴، ردیف ۱۰.
۱۰۲. نحل (۱۶)، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸.
۱۰۳. غافر (۴۰)، آیه ۳۵.
۱۰۴. غررالحکم، فصل ۴۱، ص ۴۴۸، ردیف ۸۰.
۱۰۵. الذر المتثور، ج ۶، ص ۳۲۵.
۱۰۶. روح المعانی، ج ۶، ص ۸.
۱۰۷. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.
۱۰۸. مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۷.
۱۰۹. نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۵۲.
۱۱۰. محمد (۴۷)، آیه ۲۵.
۱۱۱. اعراف (۷)، آیه ۲۰؛ ناس (۱۱۴)، آیه ۵.
۱۱۲. المفردات، راغب اصفهانی، واژه وس.
۱۱۳. مؤمنون (۲۳)، آیه ۹۷.
۱۱۴. لسان العرب، واژه ختنس.
۱۱۵. الذر المتثور، ج ۸، ص ۶۹۴؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۵.
۱۱۶. عنکبوت (۲۹)، آیه ۳۸.